

تطبیق عنصر داستانی شخصیت در دو روایت عامیانه و کلاسیک بهرام و گلندام

مهری پاکزاد

استادیار - عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مهاباد

منیره مسگری

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه آزاد اسلامی واحد مهاباد

چکیده

در این مقاله سعی بر آن است که ضمن معرفی و بیان خلاصه‌ای از دو روایت کلاسیک و عامیانه از منظومه بهرام و گلندام، عنصر اساسی شخصیت در این دو روایت بررسی و مقایسه شود. بازآفرینی این داستان از سوی راوی عامی در نوع خود می‌تواند روند شکل‌گیری یک روایت عامیانه به تاسی از منظومه کلاسیک را نشان دهد. این امر همچنین می‌تواند بیان‌کننده خلاقیت و تخیل قوی عامه مردم ایران از دیرباز باشد. این نوع تأثیرپذیری را به صورت معکوس می‌توان در مورد برخی از آثار دیگر نیز دید، مانند تأثیر داستان مه‌م و زین موجود در ادب شفاهی کُردی که دستمایه اصلی شاعر پراوزه کُرد احمد خانی در قرن نهم و دهم هجری، در سرودن منظومه مه‌م و زین به سبک نظامی گنجوی قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: عناصر داستان، منظومه بهرام و گلندام، امین‌الدین صافی، روایت عامیانه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
امین‌الدین صافی
مقدمه:

منظومه‌های عاشقانه هم به لحاظ جنبه سرگرم‌کنندگی که دارند و هم از این جهت که در آن‌ها سخن از عواطف انسانی فراوان است مورد توجه بسیاری قرار گرفته‌اند. بسیاری از این منظومه‌ها از شهرت بالایی برخوردار هستند و کمتر کسی است که با آن‌ها آشنایی نداشته باشد. مانند: «لیلی و مجنون» و «خسرو و شیرین» «نظامی»، اما برخی دیگر ناشناخته باقی مانده و در گنجینه‌ها و نفایس خطی کتابخانه‌های ایران و جهان حفظ می‌شوند. یکی از این منظومه‌ها، «بهرام و گل‌اندام» امین‌الدین محمد صافی است. این افسانه به دلیل عدم چاپ منقح و علمی آن تنها مورد استفاده خواص، ادیبان و پژوهشگران بوده است، اما با تصحیح توسط حسن ذوالفقاری و پرویز ارسطو و چاپ این اثر در سال ۱۳۸۶ این گنجینه گران‌بها در دسترس عامه مردم قرار گرفت.

در میان «بیت‌ها» (منظومه‌های عامیانه کُردی) نیز به داستان بهرام و گل‌اندام برمی‌خوریم. در تاریخ ادبیات «هرمان اته» ترجمه آقای دکتر «رضازاده شفق» صفحه ۸۷ آمده که نسخه‌ای از بهرام و گل‌اندام به لهجه گورانی موجود است. احتمال می‌رود که این نسخه از بهرام و گل‌اندام به وزن عروضی سروده شده باشد زیرا که هنرمندان کُرد از قدیم‌الایام علاقمند بودند که بیت‌ها را از نظم هجایی به نظم عروضی درآورند و آن‌ها را به هنر شاعرانه و معلومات روزگار خویش و لطایف ادبی و صنایع شعری بیارایند (فتاحی قاضی، ۱۳۴۷: ۱).

پیشینه تحقیق:

با توجه به جستجوهای انجام گرفته در سایت مرکز اطلاعات و پژوهش‌های علمی ایران چند مقاله در مورد داستان بهرام و گل‌اندام و یک کتاب که توسط قادر فتاحی قاضی، ۱۳۴۷ این منظومه به سال ۱۳۴۷ از ادب شفاهی و عامیانه گُردی گردآوری و ثبت و ضبط شده است و توسط انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران شماره ۱۰ از سری سلسله ادبیات عامیانه ایرانی شماره ۳ در چاپخانه شفق تبریز اولین بار با تیراژ یک هزار جلد به چاپ رسیده است. قادر فتاحی قاضی، ۱۳۴۷ ضمن ثبت و ضبط این منظومه به زبان گُردی، آن را به زبان فارسی نیز ترجمه کرده است. به غیر از این دو کتاب یکی کتاب بهرام و گل‌اندام صافی و دیگری بهرام و گل‌اندام ادب عامیانه گُردی، تاکنون کاری در راستای مقایسه این دو روایت صورت نگرفته و تمام زوایای این داستان برای بیشتر خوانندگان ایرانی تازگی دارد و دارای مبهمات و نکات جذاب و مجهولی است که شاید با مقایسه کردن بتوان سر نخ‌هایی به دست آورد.

معرفی اجمالی منظومه بهرام و گل‌اندام امین‌الدین صافی:

بهرام و گل‌اندام مثنوی عاشقانه‌ای است در ۳۰۴۹ بیت و در بحر هزج مسدس محذوف (مقصور) که با این بیت آغاز می‌شود:

چو سلطان گوش بر تدبیر او کرد هزاران آفرین بر آن نکو کرد (صافی، ۱۳۸۶: ۱)
چنان‌که ملاحظه می‌شود وزن آن مفاعیلن مفاعیلن فعولن (مفاعیل) می‌باشد. ۶۸ بیت آغازین منظومه که سبب نظم کتاب نام‌گذاری شده است در مورد علت سرودن این منظومه می‌باشد؛ شاعر در این ۶۸ بیت خود را مداح شاه شمس‌الدین محمد حاکم کرمان معرفی می‌کند و قصد دارد اثری چون شاهنامه به او هدیه کند او یک ماه در این اندیشه به سر می‌برد تا این‌که یک شب در عالم رؤیا پیری را می‌بیند که بر تختی نشسته پیر داستان را برای او روایت می‌کند و از او می‌خواهد آن را به نظم درآورد.

شاعر بعد از بیدار شدن شروع به سرودن این منظومه می‌کند و آن را بهرام و گل‌اندام می‌نامد:

چو کردم این سخن آغاز انجام نهادم نام، بهرام و گل‌اندام (صافی، ۱۳۸۶: ۵۸)
از بیت ۶۹ داستان بهرام و گل‌اندام آغاز می‌شود که شرح عشق و دلدادگی بهرام فرزند شاه روم به گل‌اندام دختر شاه چین است.

www.anjomanfarsi.ir **سراینده:**

شاعر در پایان داستان خود را امین‌الدین محمد با تخلص صافی و اهل ارلاباد ملحق معرفی می‌کند:

بگویم اسم خود صافی به اشعار به آخر نام خود کردیم اظهار

بگویم اصل از تربت مشتق بود مولود ارلاباد ملحق

بکردم نام در دفتر مجدد امین‌الدین لقب نامم محمد (صافی، ۱۳۸۶: ۳۰۳۴ - ۳۰۳۶)

و در جای دیگر نیز فقط از تخلص خود نام می‌برد:

اگر باشد ز صافی این حکایت به معنی‌شان بود عین عنایت (همان: ۶۱)

سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر بهرام و گل‌اندام را به کاتبی شاعر قرن نهم نسبت می‌دهد (نفیسی، ۱۳۴۴: ۲۹۸).

رزمجو نیز در انواع ادبی معتقد است که سراینده بهرام و گل‌اندام، کاتبی است: «در قرن نهم کاتبی ترشیزی صاحب منظومه‌های حسن و عشق، ناظر و منظور، بهرام و گل‌اندام از داستان‌سرایان قابل توجه است» (رزمجو، ۱۳۷۲: ۱۲۹). اما از

آنجایی که شاعر در پایان خود را معرفی کرده پس منظومه نمی‌تواند از آثار کاتبی باشد ذبیح‌الله صفا هم در تاریخ ادبیات در ذیل زندگی کاتبی از این اثر نام نبرده است.

معرفی اجمالی منظومه بهرام و گل اندام روایت کردی

روایت کردی بهرام و گل اندام از مام‌احمد لطفی است که در تمام رشته‌ها و شاخه‌های فولکلور زبان کردی وارد بوده و در قصص و روایات ایرانی و اسلامی اطلاعات جامع و بسزایی داشته‌اند. همت آقای قادر فتّاحی قاضی که رنج ضبط متن کردی و ترجمه فارسی و تحشیه و توضیح آن را بر خود هموار ساخته‌اند سزاوار تحسین است و طبع و نشر این کتاب در سال ۱۳۴۷ بی‌گمان گامی سودمند در راه گردآوری آثار ادبی عامیانه ایران به شمار می‌رود (فتّاحی قاضی، ۱۳۴۷: ۹).

شخصیت

یکی از عوامل مهم در توفیق یک داستان وجود شخصیت‌هایی متناسب با محیط آن داستان می‌باشد تأثیرگذاری بسیاری از داستان‌ها مرهون شخصیت‌های آن‌ها است تا جایی که ممکن است خواننده مدت‌ها بعد از خواندن یک داستان حوادث را فراموش کند ولی همچنان شخصیت در ذهن و ضمیرش باقی بماند. به گفته آلوت «سروکار همه رمان‌ها فقط با شخصیت است که قالب رمان را پی افکنده‌اند، تأثیر نهایی هر رمان بسته به فن شخصیت آفرینی نویسنده آن است که از هر لحاظ بسیار مهم است» (آلوت، ۱۳۶۸: ۵۰۳).

شخصیت‌ها بازیگران داستان هستند. در حقیقت «اشخاص ساخته‌شده‌ای را که در داستان و نمایشنامه و ... ظاهر می‌شوند شخصیت می‌نامند» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۹۸). مارتین کری در کتاب فرهنگ اصطلاحات ادبی شخصیت را چنین تعریف می‌کند «شخصیت‌ها همان اشخاص تخیلی و ابداع شده در اثر نمایشی یا داستانی هستند که خصوصیات و رفتار انسانی به آن‌ها داده می‌شود و ما آن‌ها را از طریق گفت‌وگو می‌شناسیم» (کری، ۱۳۶۲: ۶۰). وقتی سخن از شخصیت است نخست این مطلب به ذهن متبادر می‌شود که یقیناً منظور یک انسان است حال آنکه شخصیت‌ها فقط انسان نیستند و حوزه گسترده‌تری را شامل می‌شوند. شخصیت در قلمرو داستان به انسان، حیوان، مکان و حتی شیء گفته می‌شود که بتواند طرح اصلی داستان را تحت تأثیر قرار دهد. شخصیت از جمله عناصری است که سبب انسجام داستان می‌شود و عناصر دیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهد. «عامل شخصیت محوری است که تمامیت قصه بر مدار آن می‌چرخد. کلیه عوامل دیگر، عینیت، کمال، معنا و مفهوم و حتی علت وجودی خود را از عامل شخصیت کسب می‌کنند» (براهنی، ۱۳۶۲: ۲۴۲).

شخصیت به منزله ستون و پایه‌های ساختمان داستان است «از آنجا که هرگز اثر ادبی بدون کاراکتر نوشته‌نشده و خلق چنین اثری نیز امکان‌پذیر نیست، شخصیت‌ها را باید پایه‌هایی دانست که ساختمان یک اثر روی آن‌ها بنا می‌شود» (دقیقیان، ۱۳۷۱: ۱۷). به وسیله شخصیت خواننده متوجه بن‌مایه و ژرف‌ساخت داستان می‌شود و می‌توان گفت شخصیت مهم‌ترین عنصر منتقل‌کننده تم داستان است.

عنصر شخصیت به انواع مختلفی تقسیم می‌شود که در اینجا بعد از بیان هر یک توضیحاتی پیرامون آن‌ها ارائه می‌گردد.

۲-۳-۱-۱ شخصیت اصلی و فرعی:

شخصیت‌ها به لحاظ میزان حضورشان در داستان و اینکه تا چه حد توجه خواننده را به خود جلب می‌کنند به دو نوع اصلی و فرعی تقسیم می‌شوند. شخصیت اصلی همان‌طور که از نامش پیداست کسی است که محور تمام حوادث و کانون توجه خواننده است پس «به شخصی که محور تمام حوادث است و همه اتفاقات به خاطر او رخ می‌دهد و در واقع نقش اصلی را ایفا می‌کند شخصیت اصلی یا قهرمان داستان می‌گویند» (اسماعیل لو، ۱۳۸۴: ۷۱). برخی عقیده دارند که در هر داستان تنها یک قهرمان اصلی وجود دارد. «هر داستان خوبی را که بخوانید یک شخصیت اصلی بیشتر ندارد. حتی موقعی که همه اکسیون داستان بین دو شخصیت می‌گیرد و هر دو نفوذ زیادی بر داستان اعمال می‌کنند باز هم وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم که نفوذ و اهمیت یکی بیشتر است» (یونسی، ۱۳۸۸: ۱۹۶).

شخصیت فرعی در مقابل شخصیت اصلی قرار دارد و حضورش در داستان نسبت به شخصیت اصلی کم‌رنگ‌تر است. ممکن است شخصیت فرعی یاری‌گر قهرمان و یا یک ضد قهرمان باشد که در هر دو صورت در شناساندن قهرمان به خواننده کمک می‌کند. «چرا که یکی از راه‌های شناخت شخصیت اصلی، برخورد او با دیگران و مناسبتی است که با افراد دیگر دارد» (فتاحی، ۱۳۸۶: ۱۶۵).

۲-۳-۱-۲ شخصیت ایستا و پویا:

شخصیت‌ها از نظر تغییر و تحول پیدا کردن در روند داستان و قصه به دو نوع ایستا و پویا تقسیم می‌شود البته باید به این نکته توجه کرد که منظور از تحول در اینجا تغییر کردن ظاهر شخصیت نیست بلکه تغییر خصلت‌ها تا ویژگی‌های درونی شخصیت‌هاست به عنوان مثال نقص عضوی که ممکن است در طول داستان برای یکی از شخصیت‌ها اتفاق بیفتد منجر به متحول شدن شخصیت نمی‌شود. فتاحی بر آن است که «منظور از تحول یافتن شخصیت‌ها، دگرگونی وضعیت ظاهری شخصیت نیست. تحول شخصیت آن چیزی است که روی خود فرد صورت می‌گیرد و شخصیت انسانی او را دچار دگرگونی می‌سازد و فکر و منش او را متحول می‌کند» (فتاحی، ۱۳۸۶: ۱۶۸). با این تفاسیر در مورد اشخاص داستانی ایستا باید گفت: «شخصیت ایستا شخصی در داستان است که تغییر نکند و یا اندک تغییری را بپذیرد و به عبارت دیگر در پایان داستان همان باشد که در آغاز بوده است و حوادث داستان در او تأثیر نکند و یا اگر تأثیر کند تأثیر می‌باشد» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۹۳) پس شخصیت‌های ایستا از ابتدا تا فرجام داستان خصوصیات ثابتی دارند. براهنی از این شخصیت با نام مسطح یاد می‌کند و می‌گوید: «شخصیت مسطح شخصیتی است را که در مقابل حوادث همیشه رفتار یکسانی دارد و هرگز رفتار بعدی‌اش ناقض رفتار قبلی‌اش نیست و حادثه در او چندان تأثیری ندارد و تجربه بر او حاکم است» (براهنی، ۱۳۶۲: ۲۹۶). به دیگر سخن شخصیت ایستا شخص داستانی است که حوادث را پیش می‌برد و حتی ممکن است محیط خود را تغییر دهد بدون اینکه خود تحولی را بپذیرد.

نقطه مقابل شخصیت ایستا، شخصیت پویا قرار دارد. خصوصیات و خصلت‌های این شخصیت در داستان متغیر است و خلق و خوی ثابتی ندارد. براهنی شخصیت مدور را در مقابل مسطح قرار می‌دهد و در تعریف آن می‌آورد. «شخصیت مدور شخصیتی است که از طریق اعمال ضد و نقیض و احساس‌های گوناگون دچار دگرگونی می‌شود و در مقابل موقعیت‌های مختلف، رفتارهای متفاوت از خود نشان می‌دهد» (همان).

۲-۳-۱-۳ شخصیت ساده و جامع:

مبنای تقسیم‌بندی و تفکیک شخصیت‌ها در اینجا ویژگی‌ها و پیچیدگی‌های درونی شخصیت‌ها می‌باشد. از این منظر شخصیت‌ها به دو نوع ساده و جامع تقسیم می‌شوند. شخصیت جامع، شخصیتی پیچیده و چند بعدی است که دارای ویژگی‌های متعدد می‌باشد، شخصیتی است که «با تمام وجود خود در داستان حضور می‌یابد» (مستور، ۱۳۷۹: ۳۵). و به

ایفای نقش می‌پردازد. در واقع این نوع شخصیت‌ها اشخاص کاملی هستند که اعمالشان قابل پیش‌بینی نیست و این قابلیت را دارند که از نظر ویژگی‌های جسمانی، روحی و ... مورد بررسی قرار گیرند. اما شخصیت‌های ساده که اغلب ایستا نیز هستند واکنش‌هایی قابل پیش‌بینی و از قبل تعیین شده دارند. «شخصیت ساده یا مسطح، کمتر نشانگر جنبه‌های متفاوت شخصیت انسانی و بیشتر تجسم رفتار و بینش فردی، یا پر از یک خصوصیت شخصیتی است» (کنی، ۱۳۸۰: ۵۳).

۲-۳-۱-۴ شخصیت تمثیلی

شخصیت‌های تمثیلی و نمادین در واقع مجسمه یک فکر یا یک خصلت هستند و نویسنده مفاهیم انتزاعی را از این طریق عینی می‌کند. میرصادقی بر آن است که «خصوصیت فنی تمثیل آن است که به کیفیت‌های انتزاعی، شخصیت‌های انسانی بدهد، مثل مجسمه آزادی یا مجسمه عدالت» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۳۴۰). به شخصیت‌های تمثیلی نام نمادین نیز می‌نهند:

«شخصیت‌های نمادین، نویسنده را قادر می‌کند مفاهیم اخلاقی با کیفیت‌های روحی و روشنفکرانه را به قالب عمل درآورد. وقتی اعمال و گفتار شخصیتی، فکر یا عقیده یا کیفیت را ارائه می‌دهد، ممکن است او را چون شخصیت نمادین گرفت» (همان، ۱۰۷).

۲-۳-۱-۵ شخصیت قالبی:

شخصیت‌های قالبی نشان‌دهنده خصوصیات یک گروه خاص می‌باشند و عملکرد مشخصی دارند. پس حقیقتاً شخصیت‌های قالبی «شخصیت‌هایی هستند که نسخه بدل یا کلیشه شخصیت‌های دیگر هستند و نحوه عملشان مشخص است و از خود هیچ تشخصی ندارند. می‌توان به آخر آن‌ها واژه «نما» یا «مآب» اضافه کرد. مثل روشنفکرانما و ...» (همان: ۹۶).

۲-۳-۱-۶ شخصیت تپیی:

شخصیت‌های تپیی یا قالبی نماینده نوع خود هستند و نشان‌دهنده طبقه خاصی از جامعه می‌باشند «به خصوصیات طبقه و شغل افراد تپ یک یا چهره‌مانی هم می‌گویند مثل تپ کارگری، کارمندی و ... اگر خصوصیات چهره‌مانی را به خصایص فردی اضافه کنیم، در این صورت با یک شخصیت داستانی روبه‌رو هستیم» (شریف موسوی، ۱۳۸۶: ۶۲).

۲-۳-۱-۷ شخصیت قراردادی:

نوع دیگری از شخصیت‌ها شخصیت‌های قراردادی هستند برای شناخت بهتر این مفهوم تعریف میرصادقی ذکر می‌گردد «شخصیت‌های قراردادی افراد شناخته شده‌ای هستند که مرتباً در نمایش‌نامه‌ها و داستان‌ها ظاهر می‌شوند و خصوصیتی سنتی و جاافتاده دارند. شخصیت‌های قراردادی، به شخصیت‌های قالبی خیلی نزدیک‌اند و گاه تشخیص این دو از هم دشوار است» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۹۹).

یکی از مسائلی که مورد توجه نویسنده، شاعر و کارگردان قرار می‌گیرد مسئله شخصیت است. شخصیت سرنوشت‌سازترین عنصر در میان عناصر داستانی می‌باشد اوست که با اعمالش حوادث داستان را پیش می‌برد و باعث گسترش پیرنگ می‌شود. در بررسی این عنصر مهم در هر دو منظومه بهرام و گل‌اندام ابتدا شخصیت‌های داستان معرفی و ویژگی‌های هر کدام بیان می‌شوند.

معرفی شخصیت‌های منظومه‌های امین‌الدین صافی:

در این افسانه عاشقانه با چهار گروه شخصیت مواجه می‌شویم: انسان‌ها، جنیان، دیو و حیوانات که پس تفکیک جنسیتی به مردان و زنان به معرفی هریک از آن‌ها می‌پردازیم.

انسان‌ها:

مردها:

۱- **بهرام:** شخصیت اصلی و قهرمان داستان است. او محور تمام حوادث داستان است و به خاطر اوست که خواننده داستان را دنبال می‌کند. از ویژگی‌های ظاهری بهرام به‌طور مستقیم در داستان سخنی نیست ولی از تشبیهات به‌کاربرده شده درباره‌ی وی می‌توان دریافت بهرام شاهزاده‌ای زیبا و بلندقامت می‌باشد. وقتی بهرام به باغ جنیان می‌رسد و سمن‌بو او را می‌بیند با این اوصاف از او یاد می‌کند:

به فر خوب‌رو مانند ماهی کیانی بر سرش باشد کلاهی

نمی‌دانم چه شخصی و از کجای است گل خورشید روی نیک‌رأی است

(صافی، ۱۳۸۶: ۴۵۴ - ۴۵۵)

و زمانی که بهرام در میدان جنگ به مبارزه با بهزاد می‌پردازد درباره‌ی وی آمده است:

بگفت این و ز جا آنگاه برخاست به جوشن سرو قامت را بیاراست (همان: ۲۰۸۴)

چنانکه از مثال‌های فوق دریافت می‌شود شاعر با آوردن اضافه‌های تشبیهی چون خورشید روی و سرو قامت بهرام را زیبارخ و بلندقامت به خواننده می‌شناساند.

گذشته از ویژگی‌های ظاهری بهرام را می‌توان یک شخصیت خارق‌العاده دانست که در ده سالگی به تمام علوم و فنون رایج در زمان خود تسلط می‌یابد.

سواد صرف و حفظ و نحو و منطق بدو آموخت استاد مسبق

چنان در علم و حشمت گشت چالاک که دیدی سر به زیری بار افلاک

چو روشن شد از این معنی چراغش سلحشوری فتاد اندر دماغش

به اندک روزگار از ضرب شمشیر پرآورد از دمار پیر را شیر

(صافی، ۱۳۸۶: ۹۸ - ۱۰۲)

از دیگر خصایص بهرام می‌توان به سخاوت و بخشندگی وی اشاره کرد از نمونه‌های آن بخشیدن غنائمی که از مبارزه با دیو به دست آورده بود به جنیان می‌باشد. نمونه‌ی دیگر آن بخشیدن انگشتری گران‌قیمت خود به گل‌اندام برای دوری چشم‌زخم از وی است:

یکی خاتم ز لعلش در نگین بود بهای صد خراج ملک چین بود

همی زد شعله چون خورشید پر نور نبودی مثل او در گنج قیصور

به روی آن طبق افکند سلطان در آن خاتم کنیزان جمله حیران (همان: ۱۰۵۶ - ۱۰۵۸)

یکی دیگر از خصلت‌های نیک بهرام عادل بودن وی است. او بعد از رسیدن به پادشاهی عدالت را به بهترین شکل ممکن آن در روم برقرار می‌کند:

به ایامش رعیت از غم آزاد به دیدارش همه پیوسته دلشاد
ز عدلش گرگ می‌کردی شبانی ز دادش عالمی در کامرانی
چنان بنیاد عدلی کرد در روم که شد فردوس اعلا آن بر و بوم
(همان: ۳۰۱۰ - ۳۰۱۲)

بارزترین و مهم‌ترین ویژگی بهرام شجاعت وی می‌باشد و در طول داستان در جاهای مختلف به شجاعت و جنگاوری بهرام اشاره شده است؛ در صورت نبود این اشارات نیز خواننده از وقایعی مانند شکار شیر، مبارزه با جنیان، کشتن نهنگ و... به این واقعیت پی می‌برد.

چو شاه شیر دل آن شیر را دید پلنگ آسا در آن ساعت بغرید (همان: ۳۲۷)
آوردن ترکیبات شیردل و پلنگ آسا بیانگر شجاعت و دلاوری بهرام می‌باشد.

تو گفתי رستمی در گیر و دار است که با دیو سفیدش کارزار است (همان: ۶۳۸)
تشبیه بهرام به رستم نیز در حقیقت او را قوی و شجاع معرفی می‌کند.

۲- کشور: پدر بهرام و پادشاه سرزمین روم است. کسی است که داستان با او آغاز می‌شود. آن‌طور که از ابیات منظومه دریافت می‌شود کشور نیز دارای صورتی زیبا می‌باشد اما آن چیزی که سراینده بیشتر در مورد کشور به آن توجه داشته بیان خصلت‌های درونی اوست. وی پادشاهی عاقل و دانا و سخاوتمند است:

شهی خورشید رخ دانا و عاقل سخی و عادل و با فر و کامل (همان: ۷۱)
کشور پادشاه رعیت پروری می‌باشد و به مردم سرزمینش بخشش فراوان می‌کند یک نمونه آن وقتی است که بهرام متولد می‌شود. او در گنجینه‌هایش را به روی مردم باز می‌کند و با گشاده‌دستی به همگان می‌بخشد.
گشود از جود چون حاتم سر گنج برون برد از دل اهل جهان رنج (صافی، ۱۳۸۶: ۸۹)
و نمونه دیگر آن وقتی است که از پیر عاشق می‌شنود که بهرام به چین رفته است در آنجا نیز بخشش بسیاری به پیر می‌کند:

چو از پیر این سخن بشنید کشور ز گوهر کرد در حالش توانگر (همان: ۱۶۵۵)
در اعمال و رفتار کشور اندیشه‌های عرفانی نیز ملاحظه می‌شود که نمونه‌ای از آن ترک حکومت و گوشه‌نشینی اختیار کردن است که یادآور حکایت ابراهیم ادهم می‌باشد.

طلب فرمود شه ارکان و دستور ز هر شخصی که بد نزدیک و از دور
چنین گفتا به ایشان شاه کشور که عهدم بود با دادار داور

چو کیخسرو روم در کنج عزلت برم عمری به سر در ذکر و طاعت (همان: ۳۰۰۲ - ۳۰۰۴)

۳- **فغفور:** پادشاه چین و پدر گل‌اندام می‌باشد. او نیز پادشاهی است که از نعمت زیبایی صورت برخوردار است. که شاهی بود اندر چین خاور رخس مانندها بدر منور
به هر صورت بدی شمشاد مشهور جهان‌آرای را بد نام فغفور (همان: ۲۶۱ - ۲۶۲)
او پادشاه قدرتمندی است که باوجود سلطه و نفوذ زیادی که بر چین و سرزمین‌های مجاور دارد به مردم ظلم نمی‌کند و حکومتی عادلانه را به پا داشته است.
ز عدل آراسته بستان چین را گرفته هیئتش روی زمین را
ز حد روم تا سر حد بلغار زدندی سکه بر نام جهاندار (همان: ۲۶۵)

۴- **پیر عاشق:** این پیر که به گفته خود تاجری از مردم ترکستان است عاشق و دلداده شاهدخت قصه، گل‌اندام می‌باشد. او در داستان حضور مختصری دارد و عمده نقشش این است که گل‌اندام را به بهرام معرفی می‌کند. پیر خود را غمگین و دل‌شکسته معرفی می‌کند و ثروت زیاد خود را نشانه خوشبختی نمی‌داند بلکه خود را شخصی می‌داند که طالعی بد دارد.



یکی پیر حزین دل غمینم به اصل خود ز ترکستان زمینم
همی گشتم به روم و چین و بلغار به ملک خویشتن سر خیل تجار
هزارم کشتی پر مال خود بود چه سودم طالع برگشته بد بود (صافی، ۱۳۸۶: ۳۷۰ - ۳۷۲)

۵- **مهندس:** وزیر کشور است، او کسی است که به دستور کشور نامه او را برای فغفور می‌برد و در چین به جست‌وجوی بهرام می‌پردازد. او وزیری عاقل، دانا و دانشمند است که پیوسته همراه شاه روم است.

وزیری داشت شاه روم قابل به هر صورت چو جالینوس کامل
عطارد را سبق می‌داد کلکش شده انواع علم و دهر ملکش
مقیم، آن شاه را پیوسته مونس انیس خسرو و نامش مهندس (همان: ۱۶۵۹ - ۱۶۶۱)

او وزیری خوش طینت و وفادار به شاه و کشورش می‌باشد و در هیچ جای داستان از فرمان سرپیچی نمی‌کند و به تمام خواسته‌های کشور پاسخ مثبت می‌دهد.

ز فرمانش به چشم انگشت بنهاد به حکم شه کمر بست و بایستاد (همان: ۱۶۶۷)

علاوه بر موارد یادشده مهندس وزیری صاحب فصاحت و خوش‌سخن است:

زبان بگشاد در آن صاحب فصاحت ثناها گفت در حد ملاحظت
ثنایی گفت همچون در عمان که در الفاظ او شد شاه حیران (همان: ۱۷۴۶ - ۱۷۴۵)

۶- گنجور: وزیر فغفور شاه چین است. او همان نقشی را در چین دارد که مهندس در روم، او وزیری دانا و عاقل است.

وزیری داشت شاه چین فغفور چنین گویند نامش بود گنجور
خبر کردند کائن گنجور باشد وزیر خاصه فغفور باشد (همان: ۱۷۲۱)

از خصایص او نیکرایی و سخن‌دانی اوست و نام او در منظومه با این صفات همراه است که به ذکر دو مورد بسنده می‌کنیم.

زبان بگشاد گنجور سخندان نوازش کرد با دستور سلطان (همان: ۱۷۲۴)
اجازت داد دستور نکو رأی کند در منزل سلطان چین جای (همان: ۱۷۳۵)

۷- بهزاد: شاهزاده بلغاری و عاشق گل‌اندام می‌باشد. او اصلی‌ترین رقیب بهرام است و در داستان به‌عنوان مانع و گره‌های پیش پای قهرمان حضور دارد که باید از سر راه برداشته شود. در مورد ویژگی ظاهری بهزاد در متن سخن چندانی نیست ولی از استعارات و تشبیهاتی که در داستان راجع به وی آمده است می‌توان دریافت او شخصی زیباروی با موهای سیاه و مشکین می‌باشد.

چو خورشیدی میان ابر تیره شدی از دیدنش صد چشم خیره (همان: ۸۲۷)
خورشید نشان‌دهنده رخ زیبای بهزاد و ابر تیره بیان‌گر موهای سیاه اوست.

بارزترین ویژگی بهزاد شجاعت و جنگاوری این شاهزاده بلغاری است که در چندین جا به آن اشاره شده است و از نظر قدرت جسمانی چیزی از بهرام کم ندارد تا جایی که بهرام به تنهایی نمی‌تواند وی را شکست دهد و برای این کار از جنیان کمک می‌گیرد که این مسئله یادآور جنگ رستم با اسفندیار می‌باشد. در آنجا نیز اسفندیار چون رستم پهلوانی قوی و زورمند بود که نهایتاً با کمک سیمرخ رستم توانست وی را از پای درآورد.
در اینجا نمونه‌هایی ذکر می‌شود که بیان‌گر شجاعت و جنگاوری بهزاد است:

بود بهزاد همچون رستم زال به تیغ خنجر و با گرز و کوپال
چو ضرب خویشان را دید بهزاد ز چشمش آتشی در دل درافتاد (صافی، ۱۳۸۶: ۸۷۱)

به زوبین و به گرز و تیغ شمشیر نبردی کرد با شهزاده چون شیر (همان: ۹۲۶ - ۹۲۷)

تشبیه بهزاد به رستم و شیر نهایت شجاعت و دلاوری او را می‌رساند.

۸- نوشاد: پدر بهزاد و پادشاه کشور بلغار است او به خونخواهی از قتل پسرش به چین حمله می‌کند و سرانجام پس از مبارزات سختی که بین او و بهرام صورت می‌گیرد کشته می‌شود و در کنار مزار بهزاد به خاک سپرده می‌شود: از

خصلت‌های نوشاد در این قصه به خشم و کینه‌توزی وی اشاره شده است. درجایی شدت خشم نوشاد این‌گونه بیان شده است:

به‌تندی نامه‌ش کرد صد چاک پس آنگه از غضب افکند بر خاک (همان: ۲۱۴۰)

نوشاد نیز همچون بهزاد و بهرام بسیار شجاع و قوی است و از او با صفاتی چون دلاور نام‌برده می‌شود:

فرود آمد چو نوشاد دلاور که بودی راست چون سد سکندر (همان: ۲۰۷۷)

۹- **شبرنگ:** از گروه عیاران است که بعد از مطلع شدن از مزدگانی که کشور برای پیدا کردن بهرام تعیین کرده است برای پیدا کردن وی تلاش می‌کند و سرانجام موفق می‌شود او را پیدا کند. شبرنگ بعد از یافتن بهرام نقش یک شخصیت یاریگر را پیدا می‌کند و به قهرمان داستان در رسیدن به اهدافش کمک می‌کند. در مورد ویژگی‌های ظاهری وی آمده است:

سیاهی بود پیک چست رنگین بجستی بر همه افلاک با کین
دو حلقه از زرش در گوش بودی یکی انبانچه‌اش در دوش بودی
به رفتن از پی آهو بجستی به انگشتان به گوشش در نشستی
روایت می‌کند راوی ز اخبار که او را بود نام شبرنگ عیار (صافی، ۱۳۸۶: ۱۶۱۸ - ۱۶۲۱)

از ویژگی‌های درونی وی نیز می‌توان به وفاداری‌اش اشاره کرد تا جایی که حتی به خاطر بهرام خود را به خطر می‌اندازد و شبانه به قلب سپاه دشمن می‌رود.

۱۰- **شیرافکن:** پسرعموی نوشاد و درنبرد با بهرام یاریگر وی است او نیز همچون بهزاد و نوشاد شجاعت فراوانی دارد و دلاوری‌اش زبان زد خاص و عام است.

یکی عم‌زاده سلطان بلغار که بودی بر سر آن قوم سردار (همان: ۲۱۹۳)

گرفته چون به هیجا تیغ در چنگ فتادی خون دل از دیده سنگ
چنین گفتست پیر دیده ایام که شیرافکن بدی آن شیر را نام (همان: ۲۱۹۵ - ۲۱۹۶)

۱۱- **اورنگ:** دربان دروازه چین است که فقط در یک بیت از او نام برده می‌شود و هیچ‌گونه نقشی در حوادث داستان ندارد.

برون شهر تیمی بود از سنگ نشسته تیم بانی نام اورنگ (همان: ۸۰۷)

۱۲- **مفتاح:** ناخدای کشتی است که از او نیز فقط در یک بیت نام برده شده است.
در آنجا ناخدایی بود مفتاح غلامان داشتی هفتاد ملّاح (همان: ۷۱۶)

از دیگر شخصیت‌هایی که به صورت گروهی از آنان نام برده می‌شود می‌توان به گروه عیاران، ملاحان، مسافران، سپاهیان و تجار نام برد که در حقیقت سیاهی‌لشکرانی بیش نیستند.

زنان:

اگر شخصیت‌های انسان و جنیان را روی هم رفته در منظومه صافی در نظر بگیریم و در شمارش آنان را از هم تفکیک نکنیم هفت شخصیت زن در این قصه حضور دارند که بیست و شش و نهم درصد از شخصیت‌ها را شامل می‌شود و در روایت کردی چهار شخصیت زن حضور دارند. علی‌رغم آنکه «زن در آثار کهن، موجودی بی‌رنگ و زائده مرد و حداکثر الهام‌بخش مردان است» (دقیقیان، ۱۳۷۱: ۱۵)

در هر دو منظومه زنان حضور پررنگی دارند بخصوص گل‌اندام، که اگر وی نمی‌بود هیچ‌یک از حوادث داستان رخ نمی‌دهد. در اینجا است که با سپیک هم‌صدا می‌شویم که می‌گوید «شخصیت‌های مؤنث در ادبیات فولکلور به گونه‌ای متضاد با واقعیت‌های زمان و مانند روزگاری که هنوز روابط زورمندانه وجود نداشت، ظهور و نمود می‌یابند. ادبیات فولکلور زن را می‌ستاید و برای او جایگاهی را در نظر می‌آورد که از عصر مادر سالاری بدین سو شاهد آن نبودهایم» (سپیک، ۱۳۸۸: ۱۴)

اکنون به معرفی شخصیت‌های زن حاضر در قصه می‌پردازیم. (شخصیت‌های زن که از جنیان هستند در قسمت مربوط به خود معرفی می‌شوند).

۱- **گل‌اندام:** گل‌اندام شاهزاده خانم قصه است که قهرمان او را پیدا می‌کند و بعد از اینکه قهرمان او را پیدا کرد در حکم یک شخصیت همراز قرار می‌گیرد. در مورد ویژگی‌های ظاهری گل‌اندام باید گفت که او نیز مانند سایر معشوق‌ها در ادبیات غنایی دختری زیبا با ابروانی کمانی، دهانی کوچک، زلفین مجعد، کمری باریک و قامتی بلند است:

لبش میگون و مویش عنبرین بود رخس رشک نگارستان چین بود
میانش خط نامعلوم بودی دهانش نقطه موهوم بودی

به برج گوهرش دو نقش‌بندی به زیر هر خم زلفش کمندی
به قامت سرو بستان ارم بود چو قد عاشقان ابروش خم بود

به زیر ابروانش چشم پر فن دو هندو کرده در محراب مسکن (صافی، ۱۳۸۶: ۲۷۲-۲۷۶)

به رویش بود ابر اتصالی رخس بودی چو بدر نونهالی (همان: ۲۷۹)

در مورد خصایص درونی گل‌اندام در متن سخنی نیست اما خواننده می‌تواند تشخیص دهد که او دختر خردمند و موقعیت‌شناسی است یک نمونه آن وقتی است که به بهرام دل می‌بندد ولی می‌داند که عمه‌اش در صورت اطلاع از این موضوع برای او مشکل درست می‌کند در اینجا گل‌اندام علی‌رغم میل باطنی‌اش این عشق را کتمان می‌کند و با هیچ‌کس از آن حرف نمی‌زند:

گل‌اندام آن‌چنان مه‌هیتی دید به دل مهرش بر سلطان بجنید

ولیکن راز او پنهان‌همی داشت به دل تخم وفای او همی کاشت (همان: ۱۰۳۶-۱۰۳۷)

۲- دولت: دایه گل‌اندام و زن خیرخواهی می‌باشد که گل‌اندام را بسیار دوست می‌دارد. نقش دایه در سایر منظومه‌های عاشقانه چون یوسف و زلیخا قابل‌مشاهده است. در این قصه دایه (دولت) به گل‌اندام کمک می‌کند و نامه‌های عاشق و معشوق را رد و بدل و آنان را از حال یکدیگر باخبر می‌کند. در مورد خصوصیات او آمده است:

مهی زیبارخی ترکی ظریفی به معنی صورت کامل لطیفی
خجسته طالع و فرخنده نامی همایون طلعت شیرین کلامی (همان: ۱۰۴۸ - ۱۰۴۹)

۳- عشیره: خواهر فغفور و عمه گل‌اندام زنی زشت‌رو و زشت‌سیرت است؛ بسیار حيله‌گر و مکار می‌باشد تا جایی که در مکر و حيله‌گری از ابلیس هم پیشی گرفته است. او حضور مختصر و نقش بسیار کم‌رنگی در داستان دارد که حتی در صورت حذف شدن وی حوادث داستان روند طبیعی خود را پی می‌گیرند. تنها جای حضور او آنجاست که وقتی متوجه می‌شود که یک فرد زیبا رو عاشق گل‌اندام است به وی حسادت می‌ورزد و او را تهدید می‌کند که هرگز به دیدن آن ماه نمدپوش نرود در صورتی که خود گل‌اندام نیز قصد چنین کاری را ندارد. از خصوصیات بارز عشیره که در متن به آن اشاره شده موارد زیر می‌باشد:

مر او را پیر زال پر ز کین بود که او همشیره سلطان چین بود
ز مکرش چرخ گردون بود خیره زنی فرهاد کش نامش عشیره
به تخت بینی‌اش چون شکل ابلیس از آن برده سبق در مکر و تلبیس
(صافی، ۱۳۸۶: ۱۰۷۳ - ۱۰۷۵) *مجموعه تحقیات و فناوری*

۴- گل‌چهره: کنیز مغنی گل‌اندام است. او صورتی بسیار زیبا دارد اما مهم‌ترین خصلت وی داشتن صوت خوش است و نیز حضور بسیار کم‌رنگی در قصه دارد و تنها جای حضورش وقتی است که بعد از وصال بهرام و گل‌اندام برای آنان نغمه‌سرایی می‌کند:

کنیزی بود رویش همچو خورشید سبق در مطربی برده ز ناهید (همان: ۲۷۵۵)
قد چون سرو و رخ مانده ماه چو بلبل صوت و از هر معنی آگاه (همان: ۲۷۷۷)

جنیان:

تعدادی از اشخاص قصه جنیان هستند که آنان نیز خود به دو دسته زنان و مردان تقسیم می‌شوند. آن‌طور که از ابیات منظومه برمی‌آید آنان ظاهری چون انسان‌ها دارند و در این مورد هیچ تفاوتی بین یک جن و یک انسان نیست. آنان نیز یاریگران قهرمان هستند بنابراین در این افسانه یاریگران دارای دو ساحت زمینی (انسان‌ها) و فرازمینی (جنیان) می‌باشند. پس در اینجا نیز مانند بسیاری از داستان‌های عاشقانه «عاشق باید به وصال معشوق برسد و در این راه از تمام امکانات داستانی و افسانه‌ای باید سود جسته شود. یکی از آن‌ها امدادهای غیبی و نیروهای کمکی است که به سراغ قهرمانان داستان می‌آید» (ذوالفقاری، ۱۳۷۴: ۴۴). اکنون به معرفی این دسته از شخصیت‌ها می‌پردازیم.

مردها:

این یاریگران شش برادر جنی هستند که ابتدا با قهرمان داستان دشمن بودند و بعد از مبارزه با او و شکست دیو توسط بهرام به یاریگران وی بدل می‌شوند. از مهم‌ترین خصایص آنان شجاعت و دلاوری می‌باشد هرکدام از آنان به

اندازه صد مرد زور و قدرت دارند و در متن با صفاتی چون صفدر و دلور از آنان نام برده شده است. در مورد اسامی و شجاعت آنان آمده است:

شده مهتر برادر نام صیفور چو مهر آسمانش چهره پر نور
یکی نام دگر بودش شماس به روز رزم تیغش همچو الماس
دگر قیطور، مردافیوس و فحطال تهمتن جملگی با گرز و کویال
یکی دیگر همیتا بود نامش که خوردی شیر نر ضرب حسامش
(صافی، ۱۳۸۶: ۴۳۵ - ۴۳۸)

۱- **سمن بو:** دختری از جنیان و نخستین کسی است که بهرام را در قلمرو جنیان می بیند و از او می خواهد آنجا را فوراً ترک کند. اوست که در پایان داستان پیغام بهرام را به گل اندام می رساند و پاسخ مثبت گل اندام را برای شاهزاده رومی می برد. ویژگی های او به شرح زیر است:

۲- یکی خواهر بود ایشان را نکورو چو گل رخسار بودی آن نکوخوی
سمن بو بود نام آن پری زاد چو گل در باغ همچون سرو آزاد (همان: ۴۳۹ - ۴۴)

۲- **دلارا:** او نیز زنی زیبا از جنیان و دایه سمن بو است. حضورش در طول قصه فقط جایی است که غذا و سایر مواد خوراکی را به خواست سمن بو برای بهرام می برد و پیغام سمن بو را مبنی بر ترک قلمرو جنیان به وی می رساند. از ویژگی های ظاهری وی که در متن آمده است نمونه ای ذکر می شود:

و رایک دایه ای چون مشتری بود که نام او دلارای پری بود (همان: ۴۵۱)

و درباره نقش پیغام رسانی وی نیز نمونه ای ذکر می شود:

رسید آن دم دلارا بر لب آب که شاه روم بود آنجا در خواب
شهنشه را بگرد از خواب بیدار سلامی کرد بر شاه جهاندار (همان: ۴۶۴ - ۴۶۵)

بگفت احوال آن هر شش برادر به پیش پادشه پیغام دختر (همان: ۴۶۷)

۳- **جهان افروز:** دختری زیباروی از جنیان است که توسط دیو در چاه زندانی شده است و بهرام بعد از رفتن به داخل آن چاه مخوف و کشتن دیو او را نجات می دهد. از او در متن با صفاتی چون ماه پیکر و مه روی نام برده شده است که نشان دهنده جمال و زیبایی بی نظیر اوست:

به یک سو دختری بر پایه تخت بسته آن سیه دیو سیه بخت

به قد سرو و به رخ ماندها ماه که روشن بود از رخسارش آن چاه (همان: ۶۱۱ - ۶۱۲)

دیوها: «این عنصر افسانه ای اولین بار در گرشاسب نامه آمده است» (عباسی و جلالی، ۱۳۹۱: ۹۳).

بارزترین ویژگی آن ها زشت رو بودن می باشد که در این باره میرصادقی معتقد است در قصه در مورد خصوصیات دیوها مبالغه شده است: «در قصه های قدیمی غول ها، دیوها، جن ها، پری ها، جادوگرها، آدم های خسیس و آدم های سخی شخصیت های قراردادی بودند که در توصیف خصوصیات آن ها مبالغه می شد» (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۹۹).

تنها دیوی که در این قصه حضور دارد افرع نام دارد او که بسیار زشت‌رو و ستمگر است در چاهی مهیب نزدیک قلمرو جنیان زندگی می‌کند و بسیار آنان را می‌آزارد. وی به قدری قدرتمند است که حتی صیغور دلاور نیز نتوانسته او را شکست دهد و برای این کار از بهرام کمک می‌خواهد. در مورد ویژگی‌های ظاهری افرع باید گفت او دارای جثه‌ای درشت و ترسناک می‌باشد:

سرش چون گنبد بالا مناری هر انگشتش به مانند چناری
بدش دندان چو یک سندان آهن ز بینی‌اش روان دودی چو گلخن
ز هر ناخن نشان تخت سنگی درازش مویها چون پالهنگی (همان: ۶۰۹-۶۱۱)

ستم پیشگی و مکاری وی نیز از زبان صیغور به این شکل بیان شده است:
در این نزدیک افرع نام دیو است که با ما هر دمش نیرنگ و ریو است
بسی دیو سیه روی ستمکار که با ما دشمن است آن دیو غدار
همی‌آید بدین موضع به هر ماه عجب در زحمتم از جورش ای شاه
صد و پنجاه گز بالای دیو است فلک از بیم جورش در غریو است (همان: ۵۷۳-۵۷۵)

حیوانات:

علاوه بر انسان‌ها، جنیان و دیوها شاهد حضور حیوانات نیز در این قصه می‌باشیم بین قهرمان و برخی از این حیوانات نبرد صورت می‌گیرد. این حیوانات که در دریا و خشکی حضور دارند بسیار قوی می‌باشند که نهایتاً توسط بهرام کشته می‌شوند.

۱- شیر: این شیر که بسیار بزرگ و وحشتناک است در نخجیرگاه با یک تیر بهرام کشته می‌شود از ویژگی‌های وی به مورد زیر اشاره می‌کنیم:

پدید آمد سیه شیری سهمناک ز پنجه میفشاندی بر فلک خاک (همان: ۳۲۶)
۲- نهنگ: وقتی بهرام سوار بر کشتی در حال رفتن به چین است این نهنگ غول آسا به کشتی حمله می‌کند و باعث ترس مسافران کشتی می‌شود. اما در نهایت توسط بهرام کشته می‌شود در ابیات زیر ویژگی‌های نهنگ بیان می‌شود:
بدو گفتند ای یار خردمند بیامد یک نهنگ کوه پیوند (صافی، ۱۳۸۶: ۷۳۳)
همی آمد نهنگ خیره از دور چو مهرش می‌نمودی دیده‌ها نور (همان: ۷۴۰)

از دیگر حیواناتی که در این قصه حضور دارند می‌توان به آهوئی اشاره کرد که در شکارگاه، بهرام بعد از دیدنش برای شکار به دنبالش می‌رود و در بیابان سرگردان می‌شود. اسب بهرام و فیلی که روز نبرد نوشاد بر آن سوار است نیز از دیگر حیواناتی هستند که در منظومه حضور دارند.

معرفی شخصیت‌های منظومه کردی:

مردها

۱- بهرام: شخصیت اصلی و قهرمان داستان است که از همان دوران کودکی بسیار باهوش و عاقل و شجاع می‌باشد:

عومری بیارامم یی کستا س ک سال بوو
گهل کک به هوش و عقل و کمال بوو
قوی راست هی بازی بندی لال بوو
به شان و شهوت پرست همی زال بوو.

عمر بهرام هنوز سه سال بود
بسیار باهوش و عقل و کمال بود
[در] بازوی راستش بازوبند لعل بود
به شان و شوکت رستم زال بود. (فتاحی قاضی، ۱۳۴۷: ۱۰)

بارزترین و مهم‌ترین ویژگی بهرام شجاعت وی می‌باشد. تشبیه بهرام به اسفندیار، رستم و دیگر پهلوانان شاهنامه در حقیقت او را قوی و شجاع معرفی می‌کند:

هه‌روه‌کوو نیسفه‌ندیار، هه‌میشده پهره‌سهره
وهک نه فراسیابی تاجکهنده (تاشکهنده) گو له مه‌یدان ده‌رکهره
وه‌کوو روسته‌می زه‌مان، پیستی به‌وری له به‌ره
به چه‌کمه‌ی گهرشاپسویی، له خوی دده‌ا هونه‌ره
دارای ره‌خش و گوپاله، نه‌و گورزی گاو و سهره

همانا مانند اسفندیار، همیشه پر بسر است

مانند فراسیاب تاشکند، گوی از میان می‌برد

مانند رستم زمان، پوست ببر بتن دارد

با چکمه گراشاسبی، از خود هنر نشان می‌دهد

دارای رخس و کوپال و گرز گاو سر است (فتاحی قاضی، ۱۳۴۷: ۱۹۰)

۲- پدر بهرام پادشاه قیصر روم: پدر بهرام بسیار رعیت پرور و بخشنده بود، یک نمونه وقتی است که بهرام متولد

می‌شود:

هه‌و جار نو گامیش قوربانی و خیر بی
فه‌قیر و هه‌زار پاکی پیی تیر بی
له ریی خودادا بارام نیودیر بی.
هه‌و جار نو گامیش ده‌گهل سه‌تمه‌ری
له ده‌رکی مزگه‌وت پاکیان سه‌ری‌ری
خیراتی شایه، شادیانه‌ی کوری.
ده‌رکی خه‌زنده ناچغ بی ته‌مام
با خه‌لک بیبا (= به‌ری) خه‌لات و نه‌نعام
به‌لکوو نیودیر بی فرزه‌ندم بارام.

هفت بار نه گامیش قربانی و خیر باد

فقیر و بیچاره همه از آن سیر بشند

در راه خدا، بهرام نامدار باد.

هفت بار نه گامیش با صد گوسفند

بدر مسجد همه را سر بریدند
خیرات شاه است، شادمانی پسرش.
در خزیه به مامی باز باشد
تا خلق خلعت و انعام ببرد
بلکه فرزندم بهرام نامدار باشد. (همان: ۴-۶)
از دیگر ویژگی‌های پدر بهرام این است که بسیار عادل بود و به مردم کشورش ظلم نمی‌کرد:

به خهلکی ده‌گوت: دلتان وشیار پی بی زولمم نه‌من، خوشتان نه‌حوال بی

بمردم می‌گفت: دلتان هوشیار باشد
من بی ظلمم، احوالتان خوش باشد (فتاحی قاضی، ۱۳۴۷: ۹)

۳- منصور شاه: در این منظومه وی پادشاه حلب است، منصور پادشاهی عاشق و دلباخته فدا بود:

تو شیتم مه‌که نه‌ی باغی سیوان
من وه‌کوو مه‌جنوون مه‌نیره کیوان
تو مرا دیوانه مکن ای باغ سبب‌ها
مرا مانند مجنون به کوهساران مفرست (همان: ۲۱)
نه‌من پادشاهم جه‌رگم بووه له‌ت‌له‌ت
له سوئی دوو چاوت، خالی هه‌نیه‌کعت

من پادشاهم، جگرم لخت لخت شده است
در اشتیاق دو چشمت، خال روی تو (همان: ۲۹)
منصور شاه به خاطر عشق فدا تاج و تخت را رها می‌کند و جامه درویشی می‌پوشد:
تو بوچی زگت به من زه‌سووتا
عه‌زیزه‌کهی من زهر و سیم‌سیما
ئاخر پادشا بووم، کردتمه گه‌دا
داری گه‌داییت به ده‌ستی من دا.

www.anjomanfarsi.ir

تو چرا دلت بر من نسوخت
عزیز من زر و سیم سیما
آخر پادشاه بودم، گدایم کردی
چوب گدایی به دست من دادی. (همان: ۱۷۲)
منصور شاه بسیار شجاع است و شجاعت و دل‌آوری او چنین توصیف شده است:

یه‌کیکیان پادشای حه‌له‌ب زه‌مینه
پر زور و زانه، وه‌ک شیری شینه
پهنجه‌ی وه‌ک پلنگ، ههر پر له‌خوبنه
نه‌و دینه‌نیره، نه‌تو بیدینه.

یکی از ایشان پادشاه حلب زمین است
پر زور و ذات است، مانند شیر کبود است

مانند پلنگ پنجه‌اش پر از خون است

او اینجا می‌آید، تو او را ببین. (همان: ۲۸۸)

۴- عادل شاه: پدر گل‌اندام و پادشاه سرزمین خود زهمین است وی پادشاهی عاقل و صاحب رأی و اندیشه است:

من له‌گه‌ل تومه پادشای خوش‌که‌لام
تهری عادل‌شا، پیرعاقل و پیرقام

من با تو هستم ای پادشاه خوش کلام

ای عادل‌شاه، پر عقل و پر فهم (همان: ۲۵۳)

۵- اخترشاه: در این منظومه پادشاه فرنگ است او نیز دل‌داده و عاشق گل‌اندام است و در واقع تنها رقیب بهرام به

حساب می‌آید. اخترشاه حاضر است که در مقابل گل‌اندام مال و ثروت فراوانی را تقدیم پدر گل‌اندام نماید:

خه‌لواریک لیره، زیبایی گهردن‌که‌شان^۱

مه‌تاحتی به‌حری به‌قیمت گران

پیشکشیت ده‌که‌م من به‌وشران

ده‌بین به‌خزم، تهری روح و گیان!

له‌میژه که‌وتمه سهرمان و نه‌مان.

خرواری لیره، زیبای گردن زیباییان (از بین گردن زیباییان، از همه زیباتر)

متاع بحری به‌قیمت گران

من [آنرا] به‌وسيله اشتران پیشکش تو می‌کنم

قوم و خویش می‌شویم ای روح و جان [من]

دراز مدتی است من بین ماندن و نماندنم (فتاحی قاضی، ۱۳۴۷: ۲۵۲)

زنان:

۱- گل‌اندام: وی شاهزاده خانم قصه و دختر پادشاه سرزمین خود زهمین است، از نظر ویژگی‌های ظاهری او نیز

مانند سایر معشوقه‌ها دختری بسیار زیبا، قد بلند و میان باریک توصیف شده است:

سنگی گولندام به‌فری سپیه

له کن هیچ شایه‌ک نه‌و مه‌تاحتی نی‌ایه

سینه گل‌اندام برف سفید است

نزد هیچ شاهی این متاع نیست (همان: ۳۶)

لوتف مهره‌مه‌ت که‌ی کولمه‌ی هه‌نارت

چاوی جه‌للاب و نه‌بروی دیارت

نه‌تو به‌مدیه عه‌کسی روخسارت

سنگ و به‌روکی بازار و شارت.

لطف مرحمت کنی گونه‌ انارت را

چشم جلاد و ابروی ممتازت را

^۱ که‌ش: زیبا، کشیده (هه‌نانه بورینه، ذیل واژه)

تو عکس رخسار خودت را به من بده
سینه و بر بازار و شهرت را (فتّاحی قاضی، ۱۳۴۷: ۴۱)

ده‌لپّی ریحانه‌ی شده‌او لیّ نهدراوه
وه‌ک وه‌نه‌وشده‌یه، نه‌و نه‌زاکاوّه
ده‌ستی له‌ سینه و به‌رؤک نهدراوه
نامانه‌تیه و هه‌ر پراوه‌ستاوه
کولمه‌ی هه‌روه‌کوو شووشده‌ی قه‌نداوه
مانند ریحانی است که شب آب داده شده است

مانند بنفشه است، او پژمرده نشده است

به سینه و برش دست زده نشده است

امانت است و نگاهداری شده است

گونه‌اش مانند شیشه قنداب است

چشمش به مثال پیاله گلاب است (همان: ۷۰)

از دیگر ویژگی‌های گل اندام در داستان مهربانی و بخشندگی وی می‌باشد:

نه‌نگوستیلده‌ی لال، چون له‌علی روممان
مه‌تای پره‌نگاوره‌نگ، به‌قیمت گران
نه‌شره‌فی و یاقوت، مه‌تای فراوان
به‌خه‌لات به‌خشی، بیبه‌ن بو‌عاشقان

انگشتی لعل، چون لعل رمان

متاع رنگارنگ، به‌قیمت گران

اشرفی و یاقوت، متاع فراوان

به‌خلعت بخشی، برای عاشقان بپزید (همان: ۱۹۲)

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

۲- فدا: دختر عموی گل اندام است در ضمن دوست و همراز وی نیز می‌باشد در مورد ویژگی‌های ظاهری فدا باید

گفت که وی دختری بسیار زیبا است: www.anjomanfarsi.ir

به‌لکوو بیدینم دوو چاوی کالت
به‌ژنی بلوور و قه‌دی شمشالت
نه‌برؤی که‌مه‌ند و پیره‌حوالت.

بلکه دو چشم کالت را بینم

به‌شن (= قامت) بلور و قد شمشادت را

ابروی کمند و پر احوالت را. (فتّاحی قاضی، ۱۳۴۷: ۱۹)

به‌سده‌رگه‌ردت بم‌سنگته‌ختی خوونکار
نه‌گه‌ر نه‌گریجه‌ت له‌گؤنه‌ت دینه‌خوار
گه‌لپک له‌شهرن هه‌روه‌کوو پره‌ش‌مار

سرگرد (= قربان) تو باشم ای تخت پادشاه
اگر (= وقتیکه) زلف [ان] تو از گونه‌ات پایین می‌آیند
مانند مار سیاه بسیار ستیزه‌جو هستند (همان: ۲۸)

جنیان:

مردان:

برادران سمن‌بو که ویژگی‌های آنان به شرح زیر است:

همه برای یک نیو کاروباره
زور بی‌زایه، له گوئن نایه
ملی وی وه‌کوی نی هه‌ژدیه‌ایه.

برادری دارم اسمش کاهریاست
بسیار چیره‌دست است، گرفتار نمی‌شود
گردن او مانند گردن ازدهاس (فتاحی قاضی، ۱۳۴۷: ۹۶)

یه‌کی دیم هه‌یه نه‌ژه‌نگ ناویه‌تی
بیست وینج گه‌ز جاو که‌لاه‌ی کلاویه‌تی.
یکی دیگرم هست نامش ارژنگ است
بیست و پنج گز مدقال کله کلاهش می‌باشد (همان: ۹۷)

یه‌کی دیم هه‌یه نیوی سه‌رسه‌ره
ددانی پیوه وه‌کوی پیمه‌ره
حاسه‌بان‌ی‌ایه، دائمه له شه‌ره
سه‌ت به‌لای لیدا، چه‌نده به‌دقه‌ره!

یکی دیگرم هست نامش صرصر است
دندان دارد مانند بیل
عصبانی است، دائم در شر و شور است
صد بلا به او برسد، چقدر بد‌قَر (= موزی) است! (همان: ۹۸)

زنان:

۱- سمن‌بو: دختری از جنیان است وقتی بهرام را در سرزمین جنیان می‌بیند از او می‌خواهد قبل از برگشتن برادرانش

آن سرزمین را ترک کند؛ ویژگی‌های او به شرح زیر است:

گ‌هردن هک‌ت و هک ق‌ونگره‌ی ق‌ه‌ل‌ای س‌م‌ه‌رق‌هنده
گ‌هل‌ک‌ک زه‌ریف و ه‌ک‌دی و ه‌ه‌وه‌هنده
ب‌ه‌ده‌ن دارم ک‌خ‌ه‌ک، گول‌پ‌ک‌وه‌ب‌هنده.

گردنت کنگره قلعه سمرقند است
بسیار ظریف و آرام و ساکن است
بدن درخت میخک، گل به آن بند است (فتاحی قاضی، ۱۳۴۷: ۱۰۶)

۲- مادر سمن‌بو: وی به شدت مخالف رابطه سمن‌بو با بهرام است و بهرام را تهدید کرده و از او می‌خواهد فوراً آنجا را ترک کند:

ده‌بی عالم بهو کینشه بزانی
گرمه گرمیک دی له بهرمه‌یدانی
شهری دایک و کچ که‌وته هه‌یوانی
له گپره و کینشه و پرچ‌کیشانی
له گرمه گرم و به‌رچیغ لیدانی
بارام سدر سوورما له بهر لیدانی.

باید عالم از این معرکه باخبر شود

از میدان بانگ و صدا می‌آید

جنگ مادر و دختر به ایوان افتاد

کشمکش و گیسو کشیدن

بانگ و فریاد و چوب‌زدن [است]

بهرام از زد و خورد [آنان] در حیرت ماند (همان: ۱۰۱)

بررسی انواع شخصیت‌ها:

۱- اشخاصی که در هر دو منظومه حضور دارند یا اشخاصی هستند که با کنش خود داستان را پیش می‌برند و داستان حول محور آنان می‌چرخد و در حقیقت شخصیت‌های اصلی می‌باشند که قهرمان نیز به آنان گفته می‌شود از این گروه شخصیت‌ها باید بهرام و گل‌اندام را نام برد که اسم منظومه نیز از نام آنان گرفته شده است البته لازم به ذکر است نقش گل‌اندام از بهرام کم‌رنگ‌تر است اما به هیچ‌وجه نباید از داستان حذف شود و حضور وی لازم است.

۲- دسته دیگر اشخاصی هستند که به‌اندازه شخصیت‌های گروه اول مهم نیستند ولی با این حال باید در داستان حضور داشته باشند و نبودشان در قصه خلل ایجاد می‌کند و در اصل این گروه، شخصیت‌های فرعی هستند. از این دسته در منظومه صافی می‌توان کشور، بهزاد، فغفور، گنجور، نوشاد، جنیان و در منظومه کردی منصور، فدا، اخترشاه، عادل شاه و جنیان را نام برد.

۳- دسته سوم شخصیت‌هایی هستند که در واقع سیاهی‌لشکر می‌باشند و بود و نبودشان در اصل داستان تفاوت نمی‌کند و در صورت حذف شدن خواننده هیچ نقصی را احساس نمی‌کند از این گروه شخصیت‌ها در منظومه صافی می‌توان اورنگ، مفتاح، گل‌چهره، عشیره و جهان‌افروز و در منظومه کردی مادر سمن‌بو را نام برد.

۴- نکته دیگری که در مورد بررسی شخصیت‌های این دو منظومه باید یادآور شد این است که تمامی شخصیت‌ها خواه اصلی، فرعی یا سیاهی‌لشکر بدون استثنا اشخاص ایستا و ساده هستند. یعنی همه آنها در طول داستان هیچ‌گونه

تغییر و تحولی را نمی‌پذیرند بلکه حوادث را پیش می‌برند و حتی ممکن است محیط خود را نیز تغییر دهند اما هیچ دگرگونی در اعمال و رفتار خودشان مشاهده نمی‌شود و به دیگر بیان در پایان همان بوده‌اند که در ابتدا بوده‌اند.

۵- در هر دو منظومه همه شخصیت‌ها ساده و تک بعدی هستند و شخصیت جامع و چند بعدی در بین اشخاص قصه مشاهده نشد و بازیگران این افسانه به خاطر ساده و تک بعدی بودن، حرکات و رفتاری قابل پیش‌بینی دارند.

۶- تعدادی از شخصیت‌های داستان را می‌توان در زمره اشخاص قراردادی قرار داد از این گروه می‌توان در منظومه صافی شیرنگ عیار، گنجور، مهندس، صیفور و برادرانش و افرع و در منظومه کردی منصور، کاهربا و برادرانش را نام برد.

۷- مسئله دیگری که بعد از بررسی شخصیت‌ها به آن پی برده شد طبقه اجتماعی بود که شخصیت‌ها به آن تعلق داشتند در این خصوص باید گفت این قصه عاشقانه مربوط به وقایعی است که برای شاهان و شاهزادگان اتفاق می‌افتند و در هر دو منظومه به وفور با لفظ شاه و شاهزاده مواجه می‌شویم. پس می‌توان گفت این قصه شامل حال طبقه متوسط و فرودست نمی‌شود بلکه بالعکس مربوط به طبقات بسیار مرفه و در عین حال دارای فرهنگ حاکم است.

شباهت‌ها و تفاوت‌های شخصیت‌های دو منظومه:

از مقایسه شخصیت‌های هر دو منظومه به وجود شباهت‌های و اختلاف‌های آن‌ها پی می‌بریم که در زیر به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

شباهت‌ها:

- ۱- در هر دو منظومه پدر بهرام پادشاه کشور روم بوده که بسیار عادل بخشنده و رعیت پرور می‌باشد.
- ۲- در هر دو منظومه بهرام شخصیت اصلی داستان می‌باشد که از همان دوران کودکی بسیار باهوش بوده و وقتی که به سن رشد می‌رسد در تمام علوم و فنون با هنرها سرآمد می‌شود.
- ۳- در هر دو منظومه معشوقه و شاهزاده قصه گل‌اندام است وی هر سال تنها یک بار از قصد خود بیرون می‌آید و چندین هزار عاشقان بی‌دل منتظر جلوس اویند.
- ۴- در هر دو منظومه تعدادی اشخاص جنیان هستند که شخصیت سمن‌بو دختری از جنیان در هر دو منظومه یکسان می‌باشد.

تفاوت‌ها:

- ۱- در منظومه صافی نام پدر بهرام کشور است در حالیکه در منظومه کردی نام وی ذکر نشده است.
- ۲- در منظومه صافی نام پدر گل‌اندام فغفور پادشاه چین است در منظومه کردی گل‌اندام دختر عادل‌شاه پادشاه سرزمین "خود زه‌مین" می‌باشد.
- ۳- در منظومه صافی دولت دایه و همدم و همراز گل‌اندام است در منظومه کردی همدم وی دختر عمویش فدا می‌باشد.
- ۴- یکی از شخصیت‌های اصلی منظومه کردی منصور پادشاه سرزمین حلب است که در منظومه فارسی چنین شخصیتی وجود ندارد.
- ۵- از دیگر تفاوت‌های این دو منظومه تعداد برادران سمن‌بو است که در منظومه فارسی شش نفر و در منظومه کردی تعداد آن‌ها سه نفر می‌باشد که اسامی آن‌ها نیز در هر دو منظومه متفاوت است.

- ۶- در منظومه صافی به شخصیت‌هایی چون پیر عاشق، مهندس، گنجور، نوشاد، شیرنگ، شیرافکن، اورنگ، مفتاح، دولت، عشیره، گلچهره، دلارا و جهان افروز سخن برمی‌خوریم که در منظومه کردی چنین شخصیت‌هایی وجود ندارند.
- ۷- در منظومه صافی از دیوی بنام «افرع» سخن آمده که در منظومه کردی اثری از آن نیست.
- ۸- در منظومه صافی حیواناتی چون شیر، نهنگ، اسب بهرام و فیل حضور دارند که در منظومه کردی اثری از آنان نمی‌باشد.

نتیجه‌گیری:

بهرام و گل‌اندام یکی از زیباترین و دلنشین‌ترین منظومه‌های عاشقانه است، که در این رساله به بررسی تطبیقی بهرام و گل‌اندام امین‌الدین صافی با روایت منظوم آن در ادب فولکلور کردی پرداخته شده است. آنچه از این بررسی تطبیقی دریافت شد به طور خلاصه موارد زیر است:

- ۱- فرهنگ مردم کردستان، با غنای فراوان و ظرافت ویژه‌ای که در خود دارد در صورتی که شناخت و معرفی آن مورد عنایت پژوهشگران و صاحب‌نظران قرار گیرد، می‌تواند دریچه‌ای نو به روی فرهنگ و ادبیات ایران بگشاید و درخت کهن سال فرهنگ ایران زمین را پر بار و شکوفاتر سازد.
- ۲- فرهنگ، زبان و ادبیات کردی یکی از اصیل‌ترین و پرمایه‌ترین بخش‌های گنجینه فرهنگ ملی است و تحلیل و بررسی آن بدون شناخت کامل همه اجزا و عناصر تشکیل دهنده، ناقص می‌نماید. اجزایی که از به هم پیوستن آن‌ها می‌توان به عمق و وسعت فرهنگ کشورمان غنا بخشید. پس شناخت نمودهای فرهنگ کردی همراه با درک درست آن‌ها، یکی از راه‌های استوارسازی وحدت ملی و سیاسی کشور است.
- ۳- در این دو منظومه هر سه نوع شخصیت اصلی، فرعی و سیاهی لشکر ایفای نقش می‌کنند و همه شخصیت‌ها ایستا و ساده می‌باشند.
- ۴- هر دو منظومه فاقد دیباچه و تحمیدیۀ مرسوم می‌باشد. ۶۸ بیت آغازین منظومه صافی سبب نظم کتاب نامگذاری شده و در مورد علت سرودن این منظومه می‌باشد و از بیت ۶۹ داستان آغاز می‌شود در منظومه کردی بدون مقدمه و علت سرودن آن با مناجات شاه در تقاضای فرزند از پروردگار شروع می‌شود و در واقع این گونه غیر مستقیم بیت‌بیت (راوی) مناجاتش را با ورود به اصل داستان همگام می‌سازد.
- ۵- برجسته‌ترین دورنمای هر دو منظومه عشق است، اما مضامین دیگر از قبیل: جوانمردی، رزم، اصل یکتاپرستی و توکل به خدای یگانه و... در هر دو منظومه مشاهده می‌شود.

منابع:

- اسکارمان (۱۳۶۴)، *تحفه مظفریه*، ترجمه سیدمحمد امین شیخ‌الاسلامی، مهاباد: انتشارات سیدیان.
- اسکز، رابرت (۱۳۷۷)، *عناصر داستان*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: مرکز.
- اسماعیل لو، صدیقه (۱۳۸۴)، *چگونه داستان بنویسیم*، تهران: نگاه.
- انزابی نژاد، رضا (۱۳۵۴). *بحثی در ادبیات عامیانه*، تبریز: فصلنامه دانشکده ادبیات.
- ایوبیان، محمد صالح (۱۳۳۴)، «فرهنگ کردی»، پایان نامه کارشناسی ارشد، تبریز: دانشگاه تبریز.
- آسابرگر، آرتور، (۱۳۸۰)، *روایت در فرهنگ عامیانه*، ترجمه محمدرضا لیراوی، تهران: سرو.

- آلوت، میریام (۱۳۶۸)، *رمان به روایت رمان‌نویسان*، ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران: مرکز. براهنی، رضا (۱۳۶۲)، *قصه‌نویسی*، تهران: نو.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۶)، *سبک‌شناسی*، جلد یک، تهران: زوار.
- دقیقیان، شیرین دخت (۱۳۷۱)، *منشأ شخصیت در ادبیات داستانی*، تهران: ناشر نویسنده.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۷۴)، *منظومه‌های عاشقانه ادب فارسی*، تهران: نیما.
- رزمجو، حسین (۱۳۷۰)، *انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی*، مشهد: آستان قدس رضوی.
- سیپک، ییری (۱۳۸۹)، *ادبیات فولکلور ایران*، تهران: سروش.
- سیپک، ییری (۱۳۸۸)، *ادبیات فولکلور ایران*، ترجمه محمد اخگری، تهران: سروش.
- شرفکندی، عبدالرحمن (هزار)، *فرهنگ هه‌نبانه‌بورینه*، تهران: سروش.
- عباسی، سکینه و جلالی یداله (۱۳۹۱)، *مجله بوستان ادب، سال چهارم، شماره سوم، پیاپی ۱۳*.
- صادقیان، محمدعلی (۱۳۸۷)، *زیور سخن در بدیع فارسی*، یزد: دانشگاه یزد.
- صافی، امین‌الدین محمد (۱۳۸۶)، *بهرام و گل‌اندام*، تصحیح حسن ذوالفقاری و پرویز ارسطو، تهران: چشمه.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۷)، *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: فردوس.
- (۱۳۷۳)، *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد چهارم، تهران: فردوس.
- صورتگر، لطفعلی (۱۳۴۰)، *منظومه‌های غنایی ایران*، تهران: ابن‌سینا.
- فتاحی قاضی، قادر (۱۳۴۵)، *منظومه کردی مهر و وفا*، تبریز: دانشگاه تبریز.
- (۱۳۴۷)، *منظومه کردی بهرام و گل‌اندام*، تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
۱. فتاحی، حسین (۱۳۸۶)، *داستان گام به گام، آموزش داستان‌نویسی*، تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس: نشر صریر.
۲. کری، مارتین (۱۳۸۲)، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، ترجمه منصوره شریف زاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳. کنی، دبلیو پی (۱۳۸۰)، *چگونه ادبیات داستانی را تحلیل کنیم*، ترجمه مهرداد ترابی نژاد، تهران: زیبا.
۴. محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۶)، *ادبیات عامیانه ایران*، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: چشمه.
۵. مستور، مصطفی (۱۳۷۹)، *مبانی داستان کوتاه*، تهران: مرکز.
۶. میرصادقی، جمال (۱۳۸۰)، *عناصر داستان*، تهران: سخن.
۷. (۱۳۸۶)، *ادبیات داستانی*، تهران: سخن.
۸. (۱۳۷۵)، *داستان و ادبیات*، تهران: آیه مهر.
۹. میرهاشمی، سید مرتضی (۱۳۸۸)، *منظومه‌های کهن عاشقانه*، تهران: چشمه.
۱۰. نظامی، الیاس ابن یوسف (۱۳۸۹)، *هفت‌پیکر*، تصحیح وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
۱۱. نفیسی، سعید (۱۳۴۴)، *تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی*، تهران: کتاب‌فروشی فروغ.
۱۲. هوشنگی، امیر هوشنگ (۱۳۸۷)، *گذری بر ادبیات کردی*، تهران: فصلنامه کیهان فرهنگی.
۱۳. یونسی، ابراهیم (۱۳۸۸)، *هنر داستان‌نویسی*، تهران: نگاه.